خيمه خيام در اردن

گفت و گو با دكتر يوسف بكار

آزيتا همداني

حكيم عمر خيام نيشابوري، شاعر، اخترشناس، رياضي‏دان و فيلسوف بزرگ ايراني، چونان فيروزۀ نيشابور برتارك انگشتري جهان مي‏درخشد. شهرت عالم‏گير او مديون رباعيات اوست که فيتز جرالد آنها را در سده نوزدهم در اروپا ترجمه کرده است. از آن پس بود كه رباعيات او به ديگر زبان‏ها ترجمه شد. از اين ميان اعراب در دهه دوم قرن 20 از طريق ترجمه وديع البستاني با خيام و رباعياتش آشنا شدند و به ترجمۀ آن از زبان‏هاي مختلف، به زبان عربي مبادرت کردند.

دكتر يوسف بكار، محقق، نويسنده، ناقد ادبي و استاد دانشگاه يرموك اردن، از جمله کساني است که تلاش‏هاي زيادي در معرفي خيام به عرب‏زبانان انجام داده است. وي تاكنون 15 عنوان كتاب و مقاله درباره ترجمه‏هاي عربي رباعيات خيام و افكار خيامي نوشته است. اين پژوهشگر برجسته در زمينه نقد ادبي، ادب تطبيقي و مسائل ادبي نيز آثار فراواني دارد. استاد بكار به پيشنهاد و همراهي مرحوم دكتر غلامحسين يوسفي، بنيانگذار گروه زبان و ادبيات عربي دانشگاه فردوسي مشهد در سال‏هاي قبل از انقلاب بوده است و از طرف دولت اردن در آن سال‏ها به مدت هشت سال به اين دانشگاه اعزام شده، به تدريس زبان و ادب عرب پرداخته، همانجا نيز فارسي آموخته و با ادبيات ايران آشنا شده است. در شهريور ماه سال جاري به همت شورا و مركز گسترش زبان و ادبيات فارسي و دانشگاه فردوسي مشهد، بزرگداشتي براي تجليل از زحمات ايشان در راه معرفي زبان و ادب فارسي به عرب‏زبانان، در مشهد و تهران برگزار شد. در آخرين روز اقامت استاد در تهران، در تاريخ 18/6/85 ، گفت و گويي با ايشان انجام شد كه اينک در اختيار شماست.

\*\*\*

\* آقاي دكتر بكار، نام و فعاليت‏هاي شما در ارتباط با گسترش زبان و ادب فارسي در كشورهاي عربي براي اهل ادب ايران و كشورهاي عرب‏زبان و حتي جهان آشناست. ضمن ابراز خوشحالي از اين ديدار مغتنم، در ابتدا مختصري دربارۀ خود و فعاليت‏هاي تحقيقاتي و دانشگاهيتان بفرماييد.

من يوسف حسين نايف بكار هستم، متولد 1942م.، در منطقه جسر الجامع اردن. در سال 1965 از دانشگاه بغداد دانشنامه ليسانس و در 1969 از دانشگاه قاهره دانشنامه فوق ليسانس و در 1972 از همانجا دانشنامه دكتري ادبيات عرب گرفتم.

در سال 1970م. از طرف دولت اردن براي تدريس زبان و ادبيات عربي در دانشگاه فردوسي مشهد به ايران آمدم و تا 1978م. در اينجا مشغول به كار بودم. پس از انقلاب اسلامي به اردن بازگشتم و از آن زمان تاكنون – به جز سال‏هايي كه به دانشگاه قطر و چند دانشگاه ديگر براي تدريس اعزام شدم – استاد ادبيات عرب در دانشگاه يرموك اردن هستم. آثار زيادي در زمينه ادبيات عرب و تعدادي نيز درباره ادبيات فارسي، به خصوص خيام و رباعياتش، به صورت كتاب و مقاله به چاپ رسانده‏ام. از ميان آثاري که درباره ادبيات فارسي نوشته ام، به مواردي اشاره مي‏كنم: ترجمه «سياست‏نامه» خواجه نظام‏الملك طوسي به عربي؛ «ما و ميراث فارس»، ترجمه كتاب «داستان من و شعر» نزار قباني با همكاري مرحوم دكتر غلامحسين يوسفي؛ ترجمه گزيده‏اي از شعر عربي معاصر از دكتر مصطفي بدوي به فارسي، با همكاري مرحوم يوسفي و مقالاتي همچون: «زبان و ادبيات فارسي در سرزمين‏هاي عربي»، «جلال‏الدين رومي در آثار دانشمندان و محققين عرب»، «مشكلات و اشتباهات در ترجمه»، «نگاهي به سياست‏نامه» و غيره.

\* شما در تمامي مقاطع دانشگاهي در رشته ادبيات عرب تحصيل كرده‏ايد. چگونه و از چه زماني به وادي ادبيات فارسي وارد شديد و اولين تأليفاتتان پس از آشنايي با اين زبان چه بود؟

من معتقدم پيوستگي‏هاي زيادي بين دو زبان عربي و فارسي وجود دارد و متخصصين هر دو زبان بايد با زبان كشور ديگر آشنا باشند. زماني كه در مشهد بودم، به تجربه دريافتم كه ادبيات فارسي براي مطالعه و حتي تطبيق با ادبيات عرب فضاي بسيار وسيعي دارد. پس از آن بود كه با استاد وارسته و دانشمند، مرحوم دكتر غلامحسين يوسفي، در گروه زبان و ادبيات فارسي دانشگاه فردوسي مشهد آشنا شدم و به پيشنهاد ايشان قرار شد هر دو، زبان خود را به ديگري آموزش بدهيم. در ابتدا زبان انگليسي رابط هر دوي ما بود. متني را به انگليسي مي‏نوشتيم، سپس ايشان آن متن را به عربي ترجمه مي کردند و من به فارسي؛ البته او از ابتدا در زبان و ادب عرب دست داشت و متون عربي را به راحتي مي‏خواند و ترجمه مي‏كرد؛ لذا اين شيوه در فارسي آموزي من كمك شاياني كرد. پس از آن به فكر تحقيق و مطالعه درباره ادب فارسي افتادم.

اولين كارم نيز مقاله‏اي بود با عنوان : «كوشش‏هاي اعراب درباره زبان و ادبيات فارسي» كه در سال 1971 ، يعني يك سال پس از آمدنم به ايران، در دومين كنگره تحقيقات ايراني در مشهد ارائه كردم. اين مقاله در مجموعه مقالات كنگره منتشر شد و سپس در سال 1353، دكتر جعفرشعار آن را به فارسي ترجمه کرد و در شماره‏هاي شش تا هشت مجله سخن در سه بخش به چاپ رسيد. پس از آن مقاله‏اي ديگر با نام «زبان و ادبيات فارسي در سرزمين‏هاي عربي» نوشتم كه در مجله دانشكده الهيات دانشگاه فردوسي مشهد، شماره 12، سال 1974 منتشر شد و خانم مليحه اشرفي آن را به زبان فارسي ترجمه کرد و در شماره‏هاي 9 و 10، سال 1987 مجله سخن به چاپ رسيد. اين خانم همچنين مقاله ديگرم را با عنوان «نگاهي به سياست نامه»، به فارسي ترجمه كرده كه در مجله آينده، شماره سوم، سال 1981 منتشر شده است.

\* همان طور كه اشاره كرديد، مرحوم دكترغلامحسين يوسفي از بزرگان ادب فارسي در يك صد سال اخير است، از آنجا كه شما بيش از هشت سال همراه و همكار ايشان بوديد، لطفاَ درباره اين همراهي و شخصيت اين بزرگوار صحبت كنيد.

در ابتداي ورودم به مشهد، براي تدريس زبان و ادبيات عرب به دانشكده الهيات دانشگاه فردوسي رفتم. ايشان وقتي حديث حضور من در اين گروه را شنيد، از من خواست كه ديداري با هم داشته باشيم. پس از اين ديدار و مدتي پس آشنايي‏مان، به پيشنهاد ايشان قرار شد به دانشكده ادبيات منتقل شوم و واحدهاي عربي را در اين دانشكده تدريس كنم. سپس براي تأسيس گروه زبان و ادبيات عرب با هم مشاوره كرديم و به همت ايشان اين گروه در اين دانشكده تاسيس شد و از آن پس من به عنوان مدير گروه در اين دانشكده به فعاليتم ادامه دادم. با همكاري ايشان دو كتاب را به نام‏هاي: «داستان من و شعر» نزار قباني و «گزيده‏اي از شعر عربي معاصر» از عربي به فارسي ترجمه کرديم. اين دو كتاب به ترتيب در سال‏هاي 1356 و 1369 در تهران چاپ شد. بايد اقرار كنم كه نظير مرحوم دكتر يوسفي ديگر نديده‏ام. ايشان به معناي واقعي كلمه دانشمند بودند و مدام در پي تحقيق و مطالعه؛ واقعاً در محراب علم زيستند و كوچيدند و من از ايشان درس‏هاي زيادي ياد گرفتم. در طول اقامتم در ايران در اين يک هفته با خانواده و همسر ايشان در تهران ديدار كردم و بسيار از اين فرصت خوشحال شدم. ايشان عاشق زبان و ادبيات فارسي بودند و راز موفقيت‏شان تلاش، دقت و تسلطشان بر چند زبان بود.

\* آنگونه كه گفتيد، سياست‏نامه خواجه نظام‏الملك طوسي را به عربي ترجمه كرده‏ايد. بفرماييد چرا سياست‏نامه را براي ترجمه انتخاب کرديد و استقبال از اين كتاب در كشورهاي عربي چگونه بوده است؟

در دانشگاه كلمبيا در آمريكا مؤسسه‏اي به نام ميراث فارسي (Persion Heretage) وجود دارد كه ترجمه شاهكارهاي جهان را به افراد توانا به زبان‏هاي مختلف سفارش مي‏دهد.

دكترغلامحسين يوسفي ترجمه اين كتاب را به اين مؤسسه پيشنهاد کرده بود. ايشان با مدير مؤسسه آشنايي داشت و اين كتاب را بسيار ارزشمند مي‏دانست و به آن لقب پير سياست داده بود؛ لذا پس از پيشنهاد ايشان به ميراث فارسي و موافقت اين مؤسسه، كار ترجمه اين كتاب پربها به من سپرده شد. متاسفانه بايد بگويم اتمام ترجمه من با وقوع انقلاب اسلامي مصادف شد و مؤسسه در خصوص چاپ آن اقدامي نكرد؛ لذا موقع بازگشتم به اردن در 1980 ، آن را در بيروت منتشر كردم. اين کتاب در سال 1987 در دوحه تجديد چاپ شد و چاپ سوم آن نيز تا دو ماه آينده در بيروت منتشر خواهد شد. بايد بگويم اين كتاب از آثار بسيار ارزشمند زبان فارسي است. مؤلف برجسته كتاب تجربيات 35 سال حكومت داري خود را به زباني ساده در اختيار خوانندگان قرار داده و استقبال عرب‏زبانان از آن بسيار خوب بوده است، به گونه‏اي كه از كشورهاي مختلف با من تماس مي گرفتند و نسخه‏اي از آن را مي‏خواستند. بايد اضافه كنم که اين كتاب به چهار زبان ديگر از جمله: انگليسي، فرانسوي، آلماني و تركي نيز ترجمه و منتشر شده است.

\* از جمله فعاليت‏هاي پژوهشي شما در ادب فارسي، خيام پژوهي است و کتاب و مقاله هاي زيادي درباره خيام و رباعيات او نوشته‏ايد، درباره علت و چگونگي گرايش خود به خيام و آثاري كه در اين زمينه تأليف کرده ايد، بيشتر توضيح دهيد.

بايد بگويم من مثل ديگر دانش‏پژوهان عرب، از طريق ترجمه رباعيات او به عربي توسط بديع البستاني و همچنين از طريق آهنگ‏هاي خواننده شهير مصري، ام كلثوم، با خيام آشنا شدم. در سال‏هاي 1987 – 1984 به عنوان استاد ادبيات عرب به دانشگاه دوحه در قطر اعزام شدم. در آن وقت دكتر محمدكاظم رييس اين دانشگاه بود. وقتي از حضور من به عنوان كسي كه فارسي مي‏داند و ترجمه مي‏كند، مطلع شد، از من خواست که كتاب‏شناسي ترجمه‏هاي عربي رباعيات خيام را تهيه كنم و يادآور شد كه قبلاً انجام چنين كاري را از دو تن از استادان خواسته است؛ اما آن دو از نيمه راه بازگشته‏اند. من با پيشنهاد ايشان موافقت كردم؛ اما به شرطي كه با بودجه دولت قطر از كتابخانه‏هاي كشورهاي مختلف استفاده كنم. آنان موافقت كردند و من با صرف هزينه زياد و در بهترين شرايط به كشورهاي انگليس، فرانسه، آلمان، مصر، لبنان، سوريه و عراق مسافرت كرده، به كتابخانه‏هاي اين كشورها دست پيدا كردم و كتاب‏شناسي ترجمه‏هاي عربي رباعيات خيام را كه در آن وقت بالغ بر 56 ترجمه بود، گرد‏آوري كردم و در كتابي با عنوان: «بررسي انتقادي ترجمه‏هاي عربي رباعيات خيام» در مركز مدارك و بررسي‏هاي انساني دانشگاه دوحه در سال 1988م. به چاپ رساندم. از آن پس بود كه به طور گسترده با خيام و رباعيات او و افكار خيامي آشنا و متوجه شدم که متاسفانه خيام – هنوز هم – نه تنها در جهان، بلكه حتي در ايران نيز خوب شناخته نشده است؛ لذا مطالعاتم را در اين زمينه وسعت بخشيدم كه تاكنون نيز ادامه دارد. در حال حاضر رقم ترجمه‏هاي عربي رباعيات خيام به 76 رسيده و قرار است در چاپ بعدي كتاب 20 ترجمه يافته شده را به آن اضافه كنم. به تازگي ترجمه‏اي جديد در سودان در حال انجام است كه هنوز به آن دسترسي ندارم. كتاب‏هاي ديگري نيز در اين زمينه نوشته‏ام از جمله: «اوهام در نوشته‏هاي عرب از خيام» كه در 1988 در بيروت منتشر شده است و جا دارد به فارسي نيز ترجمه شود؛ «گروه ديوان و عمر خيام»، نشر 2004 بيروت؛ «عمر خيام و رباعيات او در آثار محققين عرب»، نشر 1988 بيروت؛ بررسي، تحقيق و استخراج منابع ترجمه مصطفي وهبي التل(عرار) از رباعيات خيام كه در 1990 در بيروت و عمان و 1999 در عمان چاپ شده است. مقالاتي هم درباره خيام نوشته ام؛ از جمله: عبدالرحمن شكري و رباعيات خيام، عباس عقاد و رباعيات خيام، رباعيات خيام از مصطفي وهبي التل، ترجمه عربي فراموش شده از رباعيات خيام، عبدالوهاب عزام و خيام، آثار عربي عمر خيام و اهميت آن از نظر معاصرانش، عمر خيام در نظر شرق‏شناسان، ترجمه فصلي از کتاب دمي با خيام اثر علي دشتي به عربي، نگاهي نو به ترجمه رباعيات خيام و غيره كه در نشريات اردن، دبي، بيروت، شارجه، بحرين، عماق، قطر و…. منتشر شده است.

\* در يك نگاه مختصر، ترجمه‏هاي اعراب از رباعيات خيام را چگونه ارزيابي مي‏كنيد؟

اولين ترجمه رباعيات خيام را يك مصري به نام احمد حافظ عالم در 1901م. انجام داد؛ او چند رباعي خيام را از انگليسي ترجمه كرد. پس ازآن وديع البستاني در 1912 به ترجمه رباعيات از انگليسي اقدام کرد. در اينجا بايد نكته‏اي را عرض كنم كه بيشتر محققان عرب تصور كرده و مي‏كنند كه البستاني اولين مترجم رباعيات به عربي است؛ اما من در «كتاب اوهام در نوشته‏هاي عرب از خيام» روشن كردم كه احمد عالم اولين مترجم است. در 1922 مصطفي وهبي التل، مشهور به عرار، رباعيات خيام را از تركي ترجمه كرد. اين ترجمه دو ويژگي دارد: يكي اينكه از زباني غير از انگليسي به عربي ترجمه شد و دوم اينكه از آنجايي كه مترجم با فارسي آشنا نبوده، در ترجمه برخي از اصطلاحات، معناي تركي را آورده است و «من در كتاب بررسي انتقادي ترجمه‏ها…» واژگان تركي را به فارسي ترجمه و سعي كرده‏ام اشتباهات معنايي را اصلاح كنم. از طرف ديگر عرار در زندگي و اشعارش بسيار تحت تأثير خيام بود و اين تأثير باعث شهرت او نزد اعراب شد. در يك نگاه كلي نمي‏توان ترجمه‏اي خاص را به عنوان ترجمه موفق معرفي كرد؛ اما بيشتر مترجمان عراقي مانند: احمد الصافي نجفي، احمد حامد صراف، عبدالحق فاضل و ديگر مترجماني كه تا حدودي با زبان فارسي آشنا بودند، ترجمه دقيق‏تري ارائه كرده ا‏ند. برخي مترجمان از لحاظ اسلوب شعري ترجمه خوبي ارائه كرده‏اند، مانند: احمد الرامي از مصر كه ام كلثوم قسمتي از اين ترجمه را خواند و باعث شهرت خيام در ميان عرب‏زبانان شد. فكر مي‏كنم اين كتاب‏شناسي و بررسي انتقادي، منبع خوبي است كه مي‏توان به آن مراجعه كرد.

\* «گروه ديوان» كيانند و چه ارتباطي با خيام دارند؟

در قرن 20 ميلادي سه شاعر و ناقد به نام‏هاي: عباس عقاد، عبدالرحمن شكري و ابراهيم مازني بودند که قرار گذاشتند به اتفاق هم كتابي را به نام «الديوان» درباره شعر و شاعري در 10 جلد بنويسند؛ اما ميانشان اختلاف افتاد و عبدالرحمن شكري از آنان جدا شد. بنابراين دو نفر ديگر كتابي كوچك به همين نام درباره خيام تأليف كردند. زمينه مشترك مطالعه آنان، عمر خيام بود و هر كدام چند رباعي از او ترجمه كردند. در بين اين سه، عقاد، بيش از دو نفر ديگر فعاليت تحقيقاتي داشت و اولين كسي بود كه درباره خيام و ابي نواس مقاله‏اي تطبيقي نوشت. او در 1908 با خيام آشنا شد. ابتدا ديدگاهي منفي نسبت به او داشت و او را ملحد و شرابخواره مي دانست؛ اما پس از تحقيقات بيشتر، نظرش تغيير كرد و باعث جلب توجه دو نفر ديگر به اشعار خيام شد. شكري در 1913 و مازني در 1924 با خيام آشنا شدند و آثاري در اين باره منتشر كردند كه تاثير او را بر اشعارشان نشان مي دهد. در اين ميان مازني بيش از دو نفر ديگر تحت تاثير خيام قرار گرفت. شناخت عقاد نيز از خيام دو جنبه سلبي و ايجابي داشت؛ به همين دليل به اين سه لقب «گروه ديوان» دادند.

\* شما حدود 80 ترجمه عربي از رباعيات خيام را يك به يك خوانده و با ديد انتقادي آنها را بررسي كرده‏ايد. با توجه به تسلطي كه بر فّن ترجمه پيدا كرده‏ايد، راز يك ترجمه موفق را در چه مي‏بينيد و آيا به نظر شما شعر قابل ترجمه است يا خير؟

من در اين زمينه مقالاتي نوشته‏‏ام که در بخشي از كتاب‏هايم يا در نشريات دانشكده‏ها منتشر كرده‏ام، از آن ميان مي توان به دشواري‏هاي ترجمه در مبحثي از كتابم با عنوان «قضايا در نقد و شعر»، چاپ دارالاندلس بيروت در 1984 يا مقاله «ترجمه، مشكلات و اشتباهات»، چاپ مجله دانشكده علوم انساني و اجتماعي قطر در 1996 اشاره کرد.

مبحث كتاب قضايا در نقد و شعر را دكتر سيدكاظم طباطبايي، با عنوان «دشواري‏هاي ترجمه از عربي به فارسي و برعكس» به فارسي ترجمه کرده اند که در مجله دانشكده الهيات دانشگاه فردوسي مشهد درشماره‏هاي 35 و 36 منتشر شده است. همچنين دكتر بسام علي ربابعه اين بخش را با عنوان «دست‏اندازهاي عربي و فارسي به فارسي» ترجمه کرده اند که در مجله نامه پارسي، سال 1381 منتشر شده است. براي نمونه به چند مورد از اين دشواري‏ها اشاره مي‏كنم: به نظر من در ترجمه بايد به معني واقعي اصطلاح و كلمه بسيار دقت کرد. مثلاً در ترجمه رباعيات خيام، بيشتر مترجمين به معاني اصطلاحات فارسي واقف نبوده‏اند؛ لذا در ترجمه آن اصطلاح دچار اشكال شده‏اند، مانند: ترجمه «جام جم» كه به «ليوان مشهور» ترجمه شده است. نکته ديگر اينکه بايد به كار برد معاني يك لغت در دو زبان متفاوت دقت كرد، مثلاً: واژه «كهربا» در ديوان خيام به همان معني «برق» كه در زبان عربي رايج است، ترجمه شده. به نظر من مترجم بايد بر دو زبان مبدأ و مقصد مسلط باشد تا در ترجمه كمتر دچار اشتباه شود. من به هنگام ترجمه سياست‏نامه به عربي به طور مستقيم با اين مشكلات مواجه بودم، و پي بردم كه لغات عربي در فارسي زياد است، اما ممكن است معاني متفاوتي داشته باشد؛ لذا در ترجمه اين كتاب از دكتر يوسفي بسيار كمك گرفتم. از طرف ديگر در ترجمه شعر دشواري‏هاي ديگري وجود دارد. درست است كه جاحظ معتقد است که «الشعر لايترجم»، اما به نظر من شعر را بايد ترجمه كرد؛ هر چند مسائل موسيقي و عروض و صناعات ادبي دست و پاگير باشد. مهم اين است كه به معني خللي وارد نشود و به خاطر حفظ موسيقي، حذف و اضافات در معني صورت نگيرد. همان‏طور كه مي‏دانيد وزن رباعيات خيام لاحول و لا قوه الا بالله است؛ اما رباعيات به مخمسات، مسدسات، مسبعات و غيره تبديل و معني آن گسترده شده است و گستراندن معني يعني آوردن معاني اضافه كه اين ممكن است به ترجمه خلل وارد كند.

\* درباره وضعيت رشته زبان و ادبيات فارسي در دانشگاه يرموك و در كشور اردن نيز توضيح دهيد.

همانطور كه مي‏دانيد، دانشگاه يرموك در اردن تنها دانشگاهي است كه در مقطع كارشناسي رشته زبان و ادبيات فارسي دانشجو مي‏پذيرد و از سال 2000 تاكنون داراي گروه مستقل زبان و ادبيات فارسي است و اکثر استادانش فارغ‏التحصيلان اردني از دانشگاه‏هاي ايران هستند. بقيه دانشگاه‏ها همچون : آل بيت، اردن و غيره، شش واحد زبان فارسي تدريس مي‏كنند. در دانشگاه آل بيت نيز دو استاد فارغ‏التحصيل از ايران (عارف زغول و بسام ربابعه) مشغول به تدريس هستند. ميزان استقبال دانشجويان نيز خوب است. در دانشگاه يرموك مجله‏اي نيز به نام «البحاث اليرموك» به چاپ مي‏رسد كه به زبان عربي و درباره زبان و ادبيات عربي است، ولي درباره زبان و ادبيات فارسي نيز مقالاتي به چاپ رسانده است. من در دو دوره و در ابتداي راه اندازي، اولين سردبير آن بودم. وضعيت كلي زبان و ادبيات فارسي در كشور اردن نيز آنطور كه ما و شما انتظار داريم، نيست و نمي‏شود آن را با موقعيت زبان عربي در ايران مقايسه كرد. زبان فارسي در كشورهاي عربي حاشيه خليج فارس، آن هم به دليل ايرانيان مقيم رونق بيشتري دارد، اما در ديگر كشورهاي عربي اين طور نيست. البته در محيط‏هاي علمي و دانشگاهي مصر و عراق هم وضعيت اين زبان رضايت بخش است، ولي آن طور كه بايد باشد، نيست و به تلاش دو جانبه احتياج دارد. گسترش اين زبان و ايجاد مراكز ايراني در كشورهاي عربي بايد بيشتر شود؛ همچنين به پيوستگي‏هاي فارسي و عربي بايد اعتقاد تام داشت.

\* به عنوان آخرين سؤال، به عنوان يك اديب و منتقد ادبي جاي چه موضوعاتي را در نقد ادبي جديد و تحقيقات ادبي دانشگاهي در ايران و كشورهاي عربي خالي مي‏بينيد؟

سؤال خوبي است. در يك كمله بايد بگويم ادب مقارنه يا ادبيات تطبيقي. اين موضوع واقعاً مهم است؛ اما كمتر بدان پرداخته مي‏شود. جا دارد دانشجويان ايران و كشورهاي عربي كه در رشته‏هاي زبان و ادبيات عرب(در ايران) و فارسي(در كشورهاي عربي) درس مي‏خوانند، درباره مقايسۀ آثار و احوال شعرا و نويسندگانشان مطالعه و تحقيق كنند. فكر مي‏كنم زمان تحقيق درباره مقامات و عروض و شعر متنبي و سعدي و خيام و معرّي و غيره و غيره تا حدودي سر آمده و اكنون وقت تحقيقات تطبيقي جديدتري است و جا دارد که معاصرين ما همچون: جبران خليل جبران، عبدالوهاب بياتي، نازك الملائكه، قاسم امين و ديگران، با معاصرين ايران مانند: پروين اعتصامي و ... مقايسه شوند. پيشنهاد مي‏کنم دانشجويان فارسي و عرب از كشورهاي يكديگر ديدار كنند و رساله‏هاي خود را به زباني كه در آن درس مي‏خوانند، بنويسند و راه تحقيقات و مطالعات جديد را بگشايند.

\* از شما سپاسگزارم، اميدوارم در مدت اقامت يك هفته‏اي در تهران و مشهد بهره كافي را برده باشيد.

من هم از شما بسيار ممنونم، از برگزار كنندگان بزرگداشت و كساني كه در اين مدت زحمت كشيدند و لطف داشتند، بسيار سپاسگزارم.